

متن پیاده سازی شده جلسه چهل و چهارم سال دوم درس خارج اصول فقه 10 دی ماه 1401

صفحات 141 و 142 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

درس اخلاق

قال رسول الله «صلى الله عليه وآله وسلم»: «لَيَغْشَيْنَّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَ يُمَسِّي كَافِرًا، وَ يُمَسِّي مُؤْمِنًا وَ يُصْبِحُ كَافِرًا، يَبِيعُ أَقْوَامٌ دِينَهُمْ بَعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلًا». «وَ قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَأْمِنَا وَ فِي يَمِينِنَا، قَالَ: وَ فِي نَجْدِنَا، قَالَ: هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَ الْفِتَنُ وَ بِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ».

به مناسبت بحث هایی که گاهی روزهای شنبه داریم این دو حدیثی که بیان کردیم بی مناسبت نیست و سزاوار است این بحث را مقداری دنبال کنید و کمتر هم در سخنرانی ها گفته می شود.

در روایات دوتا تعبیر از وجود مقدس نبی مکرم «صلى الله عليه وآله وسلم» است: 1. فراگیری فتنه در جامعه اسلامی. 2. فتنه نجد و ظهور شاخ شیطان از آنجا.

تعبیر اول: در مورد این قسمت هم از اهل تاریخ و هم در روایات شیعه و عامه آمده است که رسول خدا (ص) فرمودند: بعد از من امت را فتنه هایی فرا می گیرد (که از لحاظ تاریخی با این ایام مناسبت دارد) و بسیار خطرناک است و مانند لیل مظلم است، به نحوی که مسلمانی صبح ایمان دارد ولی شب مرتد است یا شب مؤمن است ولی فردا صبح کافر است. و بعد فرمودند: اقوامی هستند که دینشان را به کالای کمی از دنیا می فروشند.

نسبت به همین حدیث اولاً دقت کنید به اینکه وقتی پیامبر (ص) می فرمایند «مِنْ بَعْدِي»، این نمی تواند فاصله زیادی باشد. مثلاً اگر کسی گفت بعد از من فتنه فراگیر می شود منظور صد سال دیگر باشد. قاعداً این را به نحو دیگری تفسیر می کنند. لذا وقتی حضرت می فرمایند «مِنْ بَعْدِي»، یعنی وقتی من رحلت کنم، آهسته آهسته این فتنه شروع می شود.

حالا اگر این روایت پیشگویی بود. اما همه ما از شیعه و عامه می دانیم که این فتنه ها واقع شد و اتفاقاً از خود عامه داریم که خلیفه دوم از فتنه سقیفه و بیعت ابی بکر به «فَلْتَهُ» تعبیر می کرد: «و الله ما كانت بيعة ابى بكر الا فلتة و قى الله شرها». پس معلوم است این فتنه از همان زمان شروع شد و فراگیر شد و بعد جریان ارتداد کلامی و حتی فقهی پیش آمد. بعد آن قسمتی که «این افراد دینشان را به دنیا می فروشند»، از رأس خلافت اسلامی تا به کارگزاران نظام و عالمان سوء همه را فراگرفت.

تعبیر دوم: در مورد این قسمت (که می خواهم بیشتر مورد توجه و دقت باشد) بحث عجیب ظهور به قول پیامبر (ص): «شاخ شیطان از نجد» است، که این هیچ تعبیری جز ظهور وهابیت از نجد عربستان ندارد. (برای این حدیث می توان به صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء، باب 27، حدیث 1037؛ کتاب بدء الخلق، باب 11، ص 150، حدیث 3279، رجوع کرد.)

خلاصه این قسمت دوم این است که پیامبر (ص) در مورد شام و یمن ستایش گونه صحبت کردند: «بَارِكْ لَنَا فِي شَأْمِنَا وَ فِي يَمِينِنَا». اما در مورد نجد که صحبت کردند فرمودند: «هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَ الْفِتَنُ وَ بِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ. إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ».

پس یک فتنه فراگیر بعد از رسول خدا (ص) است و یک ظهور شاخ شیطان از نجد است، و البته این روایت دوم دیگر «مِنْ بَعْدِي» ندارد و کلی است و لذا زمان ندارد.

در اینجا به مناسبت اینکه ایام فاطمیه بوده است و جریاناتی که گذشته است چند نکته را بیان می کنم. در مورد اینکه وهابیت از

سرزمین نجد ظهور و طلوع می کند بحثی نیست. اما جنود شیطان (به معنای ظهور و هابیت) به چهار قدرت متکی هستند:

1. نفت و قدرت اقتصادی. لذا بر اساس سیاست خودشان می دانند به چه نحوی آن را هزینه کنند.
2. همسویی با سیاست های جهانی صهیونیسم، امپریالیسم و استکبار است و طبیعتاً آن ها هم کمکشان می کنند و لذا مشکلی که ما با دنیای صهیونیسم و امپریالیسم داریم آن ها ندارند.
3. تزویر مذهبی و علماء النفط؛ (صالح الوردانی یکی از مستبصرین مصر است و کتابی به نام «علماء النفط» دارد، یعنی کسانی که پشتوانه آن ها نفت است. تزویر مذهبی هم مانند کارهای که انجام می دهند.) همچنین فعالیت های فرهنگی و تربیت نیرو برای همه جهان اسلام و حتی برای ایران. همانطور که می دانید یکی از منابع تغذیه فرهنگی طلاب و اساتید اهل تسنن در ایران، عربستان و مالزی است که شاخه دانشگاه مدینه در آن قرار دارد.
4. جهالت عوام.

لذا این ها به این چهار جنود متکی هستند. البته می توان به آن، این مورد را اضافه کرد که گاهی ندانم کاری های بعضی از افراد به نام شیعه رخ می دهد، مثلاً وقتی فلان نویسنده، سخنران و مسئول حرفی را می زند که آن ها می توانند از این حرف برای تحریک عوام استفاده کنند. لذا به نظر این مورد را به این چهار مورد اضافه کنیم با این عنوان: «ندانم کاری-های مخالفان». اما این ها هم نقاط ضعفی دارند که اگر کسی بر روی آن ها متمرکز شود می تواند آن قدرت را خنثی کند:

1. بی منطقی. در خبرها خواندم که یکی از علماء عربستان گفته بود یک وقت کسی از خارج می آید او را نزد آل الشیخ بن باز ببرید، چون این شخص حرفی می زند که مایه آبروریزی عربستان و حکومت و نظام می شود، چرا که او هنوز معتقد است که زمین مرکز عالم است و زمین ساکن است، و لذا اگر کسی معتقد باشد زمین متحرک است کافر است و خونش هدر است. لذا این افراد به وفور صغری و کبری دارند اما نتیجه ندارند، یعنی «العالم متغیر» را قبول دارند و «کلّ متغیر حادث» را قبول دارند اما نتیجه می گیرند که «فالعالم لیس بحادث».

2. پوششی از خرافه، عقاید این ها را فراگرفته است. جالب است بدانید این هایی که همه افراد را متهم به شرک می کنند خودشان مشرکانه ترین عقاید را راجب به خداوند متعال دارند، مثلاً تصور دارند که خدا دارای جسم پشمالو و بزرگ است و سوار بر اسب است. همچنین اعتقادی که این ها نسبت به پیامبر (ص) و امامت دارند. کتابی که سلمان رشدی (لعنة الله علیه) نوشت بر اساس همین حرفا بود منتهی آن ها را به شکل رمان در آورد و الا چیزی از خودش به آن اضافه نکرد.

3. خشونت و تکفیر، فکر منجمد. بنا بر تعبیر امام صادق (ع) خشونت دوام نمی آورد. و تعبیر دیگری که (حدیث باشد یا نباشد) «الملك يبقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم». (در اینجا مراد ظلم اجتماعی است به اینکه وقتی عدالت نباشد، تبعیض باشد، شفافیت نباشد، این باقی نخواهد بود، اما اگر حکومتی باشد که کافر باشد ولی عدل را برقرار کند به این زودی ها از بین نمی رود). حالا در اینجا وقتی که ظلم و تکفیر و خشونت بیاید قهراً دوامی نخواهد داشت الا اینکه با آن جنود پنج گانه یک مدتی باقی بماند.

پرسش

در اینجا یک سؤالی به عنوان نقد مطرح شده است به اینکه در آخر بحث گذشته مطلب مرحوم سید مرتضی را مطرح کردیم که ایشان قائل شدند استعمال علامت حقیقت است، یعنی اگر با زبان فارسی آشنا نباشید و در درس شرکت کردید و استاد لفظ فارسی را به کار برد که مراد آن برای مخاطبین معلوم بود، مثلاً استاد طلب کرد که کتاب را برای او بیاورند و کسی برای او کتاب را آورد، در اینجا این شخص متوجه می شود که مراد از کتاب چیست.

بعد از مرحوم سید مرتضی، اعلام دیگر بر ایشان اشکال گرفتند که استعمال دلیل بر حقیقت نیست و اصل عدم قرینه در اینجا جاری نیست. حال سؤالی که مطرح شده این است که آیا مثل اصل عدم قرینه، مثبتات آن قابل قبول است؟ (چون در اینجا مثبت لحاظ می کنیم، یعنی می گوئیم استعمال کرد و قرینه هم ذکر نکرد، پس این لفظ در این معنا حقیقت است.)

در اینجا گفته نمی شود که لوازم اصول لفظیه عقلائیه حجت نیست، لذا آنچه از رسائل به بعد شنیده اید که مثبتات عادی و عقلی اصول عملیه مترتب نمی شود تا آثار شرعیش مترتب شود، این برای اصول عملیه است، مثل استصحاب، برائت، اصالة الحلّ، اصالة الاباحه (البته اگر این دو اصل را هم بپذیریم).

پس این اصولی را که به کار می‌بریم، مانند اصل عدم نقل (که بعضی‌ها گمان می‌کنند همان استصحاب است) و استصحاب. لذا می‌گویند لوازم آن حجت نیست، در حالی که اصل عدم نقل یک اصل عقلایی است، مثلاً وقتی تاریخ گذشته را مطالعه می‌کنید وقتی کلمات را متوجه می‌شوید آیا این بخاطر استصحاب است یا بخاطر اصل عقلایی یا اصالة الظهور یا اصالة الحقیقه یا اصل عدم قرینه؟ (لذا لوازم این‌ها هم حجت است.) البته این بیان مشهور است و نظر مختار این شاء الله بعداً در محل خودش بیان خواهد شد.

تذکر: در اینجا باید به این مطلب هم دقت کرد که اینکه بگویم لوازم اصول عملیه حجت نیست و لوازم اصول عقلیه حجت است این یک مرحله است، ولی مرحله تشخیص یک چیز دیگر است، مثلاً همین اصل عدم نقل یا اصالة الفساد در معاملات آیا به استصحاب بر می‌گردد یا اینکه چنین نیست و بلکه خودش مستقل است و پشتوانه آن سیره عقلاء است؟ لذا در اینطور موارد تشخیص سخت خواهد شد.

تحقیق در مسأله

در اینجا نهایت عرض ما این است که نه حرف مرحوم سید مرتضی تماماً درست است و نه حرف مشهور در رد کلام ایشان تماماً درست است، بلکه باید نظر سومی را مطرح کرد و به نظر ما تصور این حرف با تصدیقش همراه خواهد بود. بیان نظر سوم: در بحث گذشته بیان کردیم اگر لفظی در معنایی استعمال بشود و معنا فهمیده شود و معلوم شود قرینه خاصی در بین نبوده است آیا این استعمال دلیل حقیقت خواهد بود؟ مثلاً کسی که فارسی بلد نیست در درس حاضر می‌شود و استاد یکبار تقاضای آب می‌کند و یکبار طلب کتاب می‌کند و برای او می‌آورند، در اینجا این شخص حس می‌کند که بحث مجازگویی و قرینه نیست بلکه معنا از خود لفظ فهمیده شده است و الا چه وجهی دارد استاد در کلاس درس از الفاظ مجاز استفاده کند! بنابراین در اینجا هر کسی باشد متوجه می‌شود که این معنا برای لفظ از حاق لفظ است، حال آیا این استعمال علامت حقیقت است؟

در اینجا بیان کردیم خود مشهور هم همین را قبول دارد که اگر احراز شود معنا از حاق لفظ به دست آمده است این دلیل حقیقت است.

مضافاً به اینکه وقتی استعمال صورت بگیرد، احتمال عقلایی وجود دارد که این متکی به قرینه باشد، مثلاً صیغه امر در مستحب به کار برده شود و قرینه آن هم این است که دستورات قبلی و بعدی آن مستحب است. در اینجا اگر مرحوم سید مرتضی بخواهند بگویند استعمال دلیل بر حقیقت است با کلام ایشان نمی‌توانیم موافقت کنیم و با تبعیت از مشهور می‌گوییم این استعمال دلیل بر حقیقت نیست، برای اینکه عقلاء با احتمال عقلایی قرینه، اصل عدم قرینه را جاری نمی‌کنند. حالا همین احتمال را ضعیف فرض کنید، به اینکه در قرآن، روایت، شعر و کلام عرب استعمالی در یک معنایی شده است و نمی‌دانیم آیا در آن زمان حقیقت بوده است؟ لذا در آن مورد وجود قرینه را احتمال ضعیف (مثلاً 5 درصد) می‌دهیم. در این صورت میل ما به جانب نظر مرحوم سید مرتضی است به اینکه استعمال دلیل بر حقیقت است. بنابراین در اینجا سه نظر به دست آمد:

1. مشهور: استعمال علامت حقیقت نیست الا در آنجائی که به حاق لفظ مستند باشد.
2. مرحوم سید مرتضی: استعمال علامت حقیقت است مگر وقتی که برهان داشته باشیم که مجازی است.
3. مختار: استعمال علامت حقیقت است در صورتی که احتمال عقلایی داده نشود که قرینه ای بوده است و الا نشان حقیقت نیست.

در اینجا این سه صورت را از عبارت مرحوم سید مرتضی به دست آورده ایم. ایشان هیچ وقت بیان نمی‌کنند که استعمال علامت حقیقت است بلکه می‌گویند اصل در استعمال، علامت حقیقت است، و بین این دو تعبیر تفاوت است. منتهی مرحوم سید مرتضی می‌گویند وقتی دلیل داریم از این اصل دست بر می‌داریم، اما ما می‌گوییم اگر مثلاً 40 درصد احتمال قرینه بدهید این استعمال دیگر نشان حقیقت نیست، چون عقلاء باید آن را جاری کنند و نمی‌توان به عقلاء امر کرد آن را جاری کنند. عبارت متن (صفحه 142): «و كأن تصور المسألة و شقوقها مغن عن إقامة الاستدلال على الرأي المختار؛ یعنی اگر این انظار را درست تصور کنید نظر تحقیق به دست می‌آید منتهی یک تضییقاتی بر رأی مشهور و مرحوم سید مرتضی وارد است که این شاء

الله آن را بیان خواهیم کرد.
الحمد لله رب العالمين